

نقد و بررسی چند الگوی نظری در اقتصاد رفاه

فریبرز رئیس دانا*

مقدمه

هدف این مقاله معرفی نقادانه چند الگوی رفاه اجتماعی است که هر کدام بر بنیاد شیوه نگرشی خاص و معیارهای ارزشی ویژه بنا شده اند. در عین حال این الگوها در اقتصاد اجتماعی و اقتصاد رفاه معرفیت دارند و استقرار یافته اند و نمونه آن الگوی پارتو و داب است. با این وصف با الگویی برخورد خواهیم کرد که بیشتر به صورت پل ارتباطی بین نظریه بازار و نظریه برنامه ریزی درآمده است. من لازم دانستم با نگرش انتقادی آنها را معرفی کنم زیرا بحث درباره رفاه و عدالت اجتماعی در ایران گرچه متخصصان این رشته را تا حدی به خود جلب کرده است، اما متأسفانه هم از حیث موازین علمی و تخصصی این رشته و هم از حیث میانی تحلیل اقتصاد سیاسی نارسایی و ناآشنائی زیادی در میان اندیشه‌ورزان این رشته وجود دارد. لازم بود برای یاری به روشن شدن این بحث‌ها به واژه برای مقابله با تعصب بازارگرایی، که رفتار بازار را به مثابه امری طبیعی در نظر می‌گیرد، این الگوها را ارزیابی می‌کردم.

۱- الگوی بهینه پارتو (Pareto) :

بنا به نظریه آلفردو پارتو (۱۸۴۸ - ۱۹۳۲) مبادله و تجارت آزاد، سرمایه‌گذاری آزاد، رقابت مصرف‌کنندگان برای به حداکثر رساندن سود و نفع شخصی (فقط شخصی) و بنابراین اختیار و امکان آزادی کامل انتخاب مصرف‌کننده، منجر به وضعیتی می‌شود که " مطلوبترین وضعیت " است. زیرا بیشترین رضایت خاطر برای مصرف‌کنندگان را در بر دارد. این مطلوبیت

* عضو گروه پژوهش رفاه اجتماعی دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی

ربطی به میزان درآمد افراد و قیمت‌ها ندارد، فقط کافی است رقابت بین مصرف‌کنندگان برای همه انواع کالاهای جدی و کامل باشد. مصرف‌کننده در چارچوب امکانات خود به نحو به رضایت خاطر می‌رسد که ناممکن است بتوان کوچکترین تغییری در آن پدید آورد، مگر آنکه رضایت خاطر دیگران کاهش یا افزایش یابد به استثنای آنها که مطلوبیتشان ثابت می‌ماند. اگر خواهیم مطلوبیت یکی را بالا ببریم مطلوبیت بقیه کاهش می‌یابد. اگر خواهیم مطلوبیت یکی را پایین بیاوریم مطلوبیت بقیه افزایش می‌یابد. اگر مطلوبیت یک نفر ثابت می‌ماند اما از وضعیت مطلوب پارتو خارج شود، به مطلوبیت دیگران لطمه می‌زند. پس رقابت بین مصرف‌کنندگان کار را به جایی می‌رساند که همه کس به بالاترین مطلوبیت می‌رسد.

بنا به این نظریه، مطلوبیت افراد را نمی‌توان اندازه‌گیری کرد، اما می‌توان آنها را با یکدیگر مقایسه کرد. مطلوبیت قابل اندازه‌گیری مطلوبیت اصلی یا "cardinal" و مطلوبیت غیر قابل اندازه‌گیری مطلوبیت رتبه‌ای یا "ordinal" نام دارد. البته درست است که مطلوبیت به طور کامل قابل اندازه‌گیری نیست و اما این طور هم نیست که کاملاً ذهنی و انتزاعی و فقط مقایسه‌ای بماند. بالاخره مردم با رای خود با میزان تلاش و هزینه‌هایی که تحمل می‌کنند به نوعی مطلوبیت را قابل اندازه‌گیری می‌کنند - گرچه نه به خود کامل.

مطلوبیت پارتو گویای شرایط حداکثر رفاه است که فقط با رقابت و سودجویی شخصی همه مصرف‌کنندگان پدید می‌آید و در آن نمی‌توان با تغییر تولید یا مبادله، رفاه شخصی را بهبود بخشید مگر به زیان رفاه شخص دیگر. اگر تنها یک وضعیت مطلوب، از نوع مطلوبیت پارتو، وجود داشته باشد دیگر مقایسه بین افراد معنا و موضوعیت نخواهد داشت. اما اگر بیش از یک وضعیت وجود داشته باشد مسئله نحوه ارزیابی مطرح می‌شود.

در نظام مطلوبیت پارتو مسئله مطلوبیت نهایی مطرح می‌شود. یعنی میزان مطلوبیت که هر فرد با داشتن یک واحد کالای جدید بدست می‌آورد. این فرد

برای دست آوردن این مطلوبیت (رفاه فردی) باید تعدادی از کالاها و امکانات خود را قربانی کند. در نظام پارتو اگر نسبت بین این مطلوبیت نهایی برای هر فرد مصرف کنند (یعنی مطلوبیت نهایی بدست آمده بخش بر مطلوبیت قربانی شده) برابر با نسبت قیمت آن دو باشد آن فرد به حداکثر رفاه خود رسیده است. اگر همه مصرف کنندگان در فرآیند رقابت و سود شخصی بدنبال چنین هدفی باشند، از آنجا که قیمت های نسبی در رقابت برابرند پس نسبت مطلوبیت های نهایی بدست آمده هر فرد به مطلوبیت نهایی از دست داده آن فرد، با نسبت مزبور برای بقیه افراد در هر یک جامعه برابر می شود. اینجا دیگر نه قیمت و نه توزیع درآمد و نه میزان درآمد، هیچ کدام دخالتی ندارند. رقابت، کل رفاه راه حداکثر می رساند.

موریس داب نشان داده است که نظریه پارتو موکول به وضعیت های خاص و فرض های خاص است و در واقعیت با اعمال سیاست های قیمت گذاری و مالیات و تخصیص منابع می توان وضعیت هایی را پیدا کرد که مطلوبیت بیشتری به جامعه بدهد: هر چند که این وضعیت ها از نوع پارتو نباشد. کمبودها، ضرورت ها، نیازهای انسانی و منافع اجتماعی به گونه ای هستند که جامعه اساساً از جهت رفاه در تعادل نیست و به سمت بی توجهی به توزیع درآمد و قیمت ها حرکت نمی کند. باید وضعیت را از عدم تعادل نسبی به وضعیت به هر حال بهتر تغییر دهیم:

"داب" و "وان دوگراف" نشان می دهند که نظریه پارتو ناظر بر جدایی تولید از توزیع است. اما بنا به استدلال آنها از طریق دستکاری در توزیع از جمله توزیع خدمات عمومی مانند خدمات بهداشتی، بهداشتی، آموزشی و ضد آسیب های اجتماعی می توان فرایند تولید بیشتر را فراهم آورد که آن نیز به افزایش رفاه می انجامد. تغییر در توزیع از طریق سیاست های قیمت گذاری مداخله ای انگیزه تولید و تخصیص منابع را تغییر می دهد.

والراس، صاحب نظریه ای که پارتو کار خود را بر آن بنیان نهاد، خود

عرصه کالاهای خصوصی را از عمومی جدا می‌کرد. در عرصه کالاهای عمومی نظریه رقابت و قیمت‌های آزادانه بازار معنایی ندارد. به نظر موریس داب نیز شرایط تعادل عمومی پارتو و مطلوبیت و رفاه مورد نظر او، به طور "خود بهبودی" و با رقابت بدست نیامدنی است. مداخله‌ها در بازار و در قیمت‌های و سهم‌ها الزامی است که البته در پشت سر آنها ارزش‌های پایه‌ای و چگونگی مداخله وجود دارند می‌تواند جای بحث جداگانه‌ای داشته باشند.

۲- آزمون کالدور - هیکس (Kaldor-Hicks)

این آزمون در ۱۹۳۹ مشترکاً به وسیله کالدور و هیکس دو اقتصاددان نامی انجام گرفت. بنابه آزمون مزبور تغییر وضعیت الف به وضعیت ب به شرطی ترجیح داده می‌شود که اولاً دستاوردهای کسانی که به وضعیت الف می‌آیند خسارت‌های کسان دیگری را در این تحول جبران کند و ثانیاً کل وضعیت الف در سطحی بالاتر از وضعیت ب باشد. جبران مفهومی است فرضی و برای محاسبه و بر آورد نظری و برای تحلیل به کار می‌رود نه اینکه عملاً جبران و غرامتی در کار باشد. این ابزار را پرفسور هیکس، بلافاصله پی از آنکه توسط کالدور مطرح شد، به عنوان ابزاری برای انتقاد یا آزمون ایجاد کار آمدی توسط بخش خصوصی در نظر گرفت. به گمان او شرایط، بهینه نمی‌شوند مگر زمانی که چنین تجدیدسازمانی به عمل می‌آید. به گمان و با چنین آزمونی می‌توان اقتصاد و رفاه را در جایگاهی مطمئن قرارداد و آن را چنان حمایت کرد که از نقد "اثبات گرانه" مصون بماند.

موریس داب، اما می‌گوید برای آنکه یک چنین آزمون به ظاهر غیر قابل سرزنشی قابلیت قبول همگانی بیابد باید تعریفی از افزایش درآمد اجتماعی بدست بدهیم، به نحوی که استثناء پذیر و با تضاد درونی روبرو نگردد. این کار با روش آزمون کاربردی متفاوت است زیرا بی‌آنکه معنایی روشن و نامبهم از درآمد اجتماعی و کاهش و افزایش آن بدهیم، ناممکن است که بتوانیم قضیه حداکثر را به آن انتساب کنیم و آنرا قابل قبول همگانی بدانیم. اگر

موضوع جنبه کمی دارد پس باید به طور روشن شناخته شود. مفهوم درآمد اجتماعی می باید در زندگی روز مرده شناخته شود. البته اگر روزی تنها درآمد ملی را می توانستیم به حساب درآمد اجتماعی بگذاریم ، امروز دیگر در آستانه قرن بیست و یکم درآمد اجتماعی به جز از راه محاسبه منافع مردم ، توسعه انسانی و عدالت اجتماعی و امنیت اجتماعی ، قابل محاسبه نتواند بود .

۳- سکیٹوفسکی و نقد کوزنتس (Kuznets)(Scitovsky)

پروفسور سکیٹوفسکی دو سال بعد از آزمون کالدور - هیکس تحلیلی بر بنیاد اقتصاد لیبرال - کلاسیک ارائه داد که در واقع دوباره ابرهای تیرگی را بر اقتصاد رفاه ظاهر ساخت و نام آن را هم گذاشت اقتصاد جدید رفاه . به هر حال به نظر او برای جبران نه یم رویه بل دو رویه وجود دارد . به نظر او چیزی که از سوی کالدور گفته شده است ابهام آمیز است . ماس فقط وقتی می توانیم از افزایش درآمد اجتماعی صحبت کنیم که هر دو نوع جبران صورت بگیرد آنچه کالدور از آن صحبت می کرد عبارت بود از پرداخت به زیان کنندگان بالقوه از سوی برنده شدگان به نحوی که زیان کنندگان را حداقل در سطح سابق ایشان نگه دارد .

اما نوع دوم که پیشنهاد خود سکیٹوفسکی بود ، عبارت بود از امتیاز دادن بازندگان و برندگان به نحوی که آنقدر کافی باشد که برندگان را از طرفداری کردن از تغییری که به نفع ایشان است منصرف کند، اما کماکان بازندگان را در وضعیتی بهتر از حالتی که بدنبال تغییر پیش می آید قرار دهد . اگر چنین چیزی با موفقیت انجام شود دیگر تغییر مزبور محدودیتی برای بکار بردن قید افزایش درآمد اجتماعی ندارد اما اگر غیر ممکن باشد که بازندگان بالقوه به برندگان امتیاز لازم را بدهند و آنها را به عدم حمایت از تغییر قانع کند تغییر در نظر گرفته شده به مثابه افزایش درآمد اجتماعی در نظر گرفته می شود . این نوع (جبران یا اعطای امتیاز) در واقع عبارتست از ایجاد یک وضعیت توزیع درآمد (و بنابراین حداقل درآمد برای برندگان) همسان با آن چیزی که در حالت دوم

بعد از تغییر پدید می آمد .

پس ، از نظر سکیتوفسکی اگر درآمد اجتماعی بالا برود و شرط کالدور انجام شود ، حداکثر رفاه قابل قبول است . اما اگر درآمد اجتماعی بالا نرود و شرط کالدور و شرط سکیتوفسکی هر دو تامین شود ، باز حداکثر رفاه قابل قبول است . حالا نشان می دهیم که ممکن است درآمد اجتماعی بالا برود ولی نتوان شرط کالدور را انجام داد .

کوزنتس امکانپذیری نظریه سکیتوفسکی را نشان داد . به مثال زیر توجه کنیم :

Q و q به مقدار مصرف کالاهای ضروری و لوکس برای نادارها و داراهاست

P و p قیمت دو کالای ضروری و لوکس است .

وضعیت ۱ : (وضعیت آغازین)

P.Q	p.q	P	p	Q	q	
۰	۸	۱	۱	۰	۸	نادار
۳	۱	۱	۱	۳	۱	دارا
۳	۹	-	-	۳	۹	جمع

وضعیت ۲) افزایش تولید کالاهای لوکس و بهتر شدن توزیع درآمد به نفع داراها):

P.Q	p.q	P	p	Q	q	
۰	۶	۱	۱	۰	۶	نادار
۷	۱	۱	۱	۷	۱	دارا
۷	۷	-	-	۷	۷	جمع

شرط سکیتوفسکی برآورده شده است . پس افزایش در درآمد اجتماعی و رفاه بالقوه باید پدید آمده باشد . اما کوزنتس بحث آزمون معکوس را مطرح

می کند که همان شرط جبرانی کالدور است . برای جبران زیان دیدگان باز هم این آزمون جواب نمی دهد. زیرا هم چقدر داراها کالاهای لوکس به نادارها بدهند کار جبرانی انجام نمی شود ، زیرا عرضه کالاهای ضروری کم شده است. برای این که جبران انجام شود ، قبول این فرض ضروری است که افرادی که برای ترجیحات خود عکس العمل نشان می دهند بتوانند به تمامی کالاهای موجود اجتماعی و مورد نیاز خود دست یابند و جانشینی کالاها به جای یکدیگر کامل باشد .

۴- الگوی پیگو (Pigou)

مهمترین اصل افزایش رفاه توجه به جهت و راهی است که اصلاحات در آن صورت می گیرد . حرکت ما ، همزمان ، مسیرهای مختلف دارد . نمی توانیم نشان دهیم که پیشروی در یک مسیر ، کاملاً مستقل از پیشروی در مسیر دیگر به وقوع می پیوندد . جدا کردن مسیرها نه برای کاربردی کردن مدل و نه برای نشان دادن واقعیت پیشرفت ضروری است . پیگو می گفت مطالعه همزمانی می تواند عملی تر و بار آورتر باشد . دو مسیر جداگانه ای که او بر می شمرد عبارت بودند از :

- هر انگیزه ای که بی اعمال فشار و اجبار مردم موجب شود آنان بیشتر از آن چیزی که آرزو و علاقه شان ایجاب می کند ، کار کنند ، کار آیی تولید را بالا می برد و از آن رو در آمد سرانه را افزایش می دهد ؛ و به شرط آنکه نه توزیع درآمد را خراب تر کند و نه تفاوت در سطح مصرف ملی را افزایش دهد ، رفاه اقتصادی را نیز افزایش می دهد .

- اما هر انگیزه ای که سهم کم درآمدها از درآمد ملی را بالا می برد به شرط آنکه موجب کاهش درآمد سرانه نشود و به گونه ای آسیب رسان موجب تغییر پذیری آن نشود ، بطور کلی رفاه اقتصادی را افزایش می دهد .

بنظر پیگو از آن رو که رضایت خاطر ناشی از درآمد پر درآمدها - و البته بخش مهمی از آن از سهم نسبی آنان و نه سهم مطلق ایشان در درآمد بیرون

می‌آید، بنابراین اگر درآمد تمام داراها کم شود، این رضایت خاطر نابود نمی‌گردد. بنابراین حکم دوم یاد شده در بالا تحکیم می‌گردد.

حکم یکم، معطوف به نظر پارتو است. پارتو در جستجوی حداکثر رضایت خاطر در چارچوب یک ساختار توزیع درآمد ثابت بود. پیگو با حکم یکم خود با نظر پارتو برخورد اقتصادی می‌کند و از جمله عوامل موثر بر اندازه درآمد سرانه، همان اموری را می‌داند که بر توزیع مناسبات تولیدی جامعه بین صاحبان مشاغل مختلف موثر می‌افتند. البته پیگو برای دقت بحث نخست مفاهیمی مستقل از توزیع درآمد را برای درآمد ملی در نظر می‌گیرد. اما به این نتیجه می‌رسد که عناصر رفاه وضعیت‌هایی آگاهانه و شاید هم عبارت از ارتباط بین این وضعیت‌ها هستند. دیگر اینکه به نظر پیگو، رفاه را می‌توان در طبقه بندی‌های بالاتر یا پایین‌تر جای داد. پیگو می‌گوید رفاه در حوزه اقتصاد قرارداد (اقتصاد رفاه) و آن عبارت است از بخشی از رفاه اجتماعی که می‌تواند با ابزارهای پولی اندازه‌گیری شود. تنها در این حالت با چیزی قابل اندازه‌گیری سرو کار پیدا می‌کنیم. البته او می‌داند که رفاه اقتصادی نمی‌تواند با سایر جنبه‌های رفاه اجتماعی (که دارای جنبه‌های فرهنگی و روان‌شناختی اجتماعی هستند) رقابت کند.

به نظر پیگو مطالعه رفاه اقتصادی که می‌تواند با ابزار پولی اندازه‌گیری شود، شامل آن گونه رفاه اقتصادی است که به رضایت خاطر بدست آمده از سوی مصرف‌کننده مربوط می‌شود. این رضایت خاطر تا کنون بوسیله رفتار بازار مشخص شده است. به عبارت دیگر به مقدار پولی مربوط شده است که فرد حاضر است برای بدست آوردن چیزها بپردازد.

در انتقادی که موریس داب وارد می‌کند می‌گوید، این پول بطور مستقیم خواستن فرد را اندازه‌گیری می‌کند و نه رضایت خاطر او را و میزان خواستن و رضایت خاطر دو چیز جدا از هم هستند. ما به خوبی می‌دانیم که وقتی این دو یکی بشوند مبلغان باید از صحنه فعالیت خارج شوند. به هر حال پیگو

فرض می کند در وضعیت کلی که کالا یا انگیزه هایی مورد درخواست قرار می گیرند که متوجه رضایت خاطری هستند که انتظار می رود داشته باشند . انتقاد دیگر داب این است که در رفتار بازار تنها تغییر در رضایت خاطر اندازه گیری می شود و نه کل اندازه رضایت خاطر (پیگو در آثار بعدی خود اشاره هایی به این نارسایی داشته است .) اگر اقتصاددانان فقط به رضایت خاطر نهایی (آخرین رضایت خاطر از آخرین واحد مصرف) بسنده کنند ، بحث و جستجو تمام می شود (هر چند بی نتیجه) . اما اگر موضوع ، ماهیت و واقعیت رضایت خاطر باشد با الگوی پیگو مسئله خواهیم داشت . در مورد کالاهای عمومی ، تغییر در قیمت نمی تواند واقعیت رضایت خاطر را روشن کند و بدست می دهد . چگونه در جامعه ای که کودکان بی سرپرست نگهداری می شوند یا آب آشامیدنی در اختیار قرار می گیرد ، و این ها به مثابه کالاهای عمومی وارد زندگی می شوند ، تغییر قیمت آنها (یا هزینه ای که بر مصرف کننده تحمیل می شود) می تواند حقیقت و ماهیت و اندازه رضایت خاطر را بدست دهد ؟ بر اساس انتقادهای وارد شده به الگوی پیگو کالاها عمومی و بخش مهمی از ضرورت های زندگی ، ماهیتی جز ماهیت بازاری پیدا می کنند .

۵- استفاده از شاخص های لاسپیرس - پاشه

فرض کنیم درآمد پولی افراد جامعه برای کالای X در دو زمان ۱ و ۲ خرج می شود . بهای این کالا p و مقدار آن q است که میزان آنها در دو زمان ۱ و ۲ مشخص می شود .

داریم :

$$\sum p_1 q_1 = 1 \quad \text{جمع هزینه های پولی دوره ۱} \quad (۱)$$

$$\sum p_2 q_2 = 2 \quad \text{جمع هزینه های پولی دوره ۲} \quad (۲)$$

اگر این دو مقدار برابر باشند ، داریم :

$$\frac{\sum p_2 q_2}{\sum p_1 q_1} = 1 \quad (۳)$$

یعنی با آنکه نظام قیمت ها و میزان های مصرف تغییر کرده است ، جمع

هزینه های هر دو سال با یکدیگر برابرند.

حالا شاخص های لاسپیرس (L) و پاشه (P) را به ترتیب به صورت زیر تعریف می کنیم:

$$L = \frac{\sum p_2 q_1}{\sum p_1 q_1} \quad (4)$$

در این شاخص فرض بر این است که مقدار مصرف در دوره دوم کاملاً همانند دوره اول است.

$$p = \frac{\sum p_2 q_2}{\sum p_1 q_1} \quad (5)$$

در این شاخص فرض بر این است که مقدار مصرف در دوره اول کاملاً همانند دوره دوم است.

برای شاخص لاسپیرس داریم:

$$\frac{\sum p_2 q_2}{\sum p_1 q_1} = \frac{\sum p_2 q_1}{\sum p_2 q_1} \quad (6)$$

مصرف کنندگان جامعه در دوره ۱ با ترکیب C_1 کالای مصرفی خریده اند.

اگر همان ترکیب را در دوره ۲ بخرند با شاخص لاسپیرس روبرو هستیم. اما اگر مقدار و ترکیب C_2 را بخرند چه وضعی پیش می آید؟ پیش از بررسی بیشتر لازم است اشاره کنیم با فرض ثبات همه چیز ترکیب C_2 بخاطر تغییر در نسبت قیمت ها پدید آمده است. اگر مصرف کنندگان C_2 را بر می گزینند پس C_2 را بر C_1 ترجیح داده اند و از آن رضایت خاطر بیشتر بدست می آورند*. پس اگر شاخص لاسپیرس کاهش یابد و جزء اول طرف راست رابطه (۶) برابر واحد باشد، طرف دست راست رابطه (۶) بزرگتر از عدد یک می شود. معنی این است نتیجه این است که: مقدار خرید دوره دوم قتی در قیمت های دوره دوم ضرب می شود بیشتر از مقدار خرید دوره اول می شود، به شرط آنکه

* از این پس اگر علامت [] را بکار بردیم یعنی ترجیح واقعی درکار نیست و بحث فرضی است. اگر علامت ← را بکار بردیم یعنی انتخاب قرار گرفته در نوک پیکان بر انتخاب ته پیکان مرجح است.

قیمت ها در این دوره برابر با دروه دوم باشند در این صورت :

$$\begin{array}{c} \text{دوره دوم } [C_1] \leftarrow C_2 \\ \uparrow \\ \text{دوره اول } C_1 \end{array}$$

یعنی ترکیب C_2 بر C_1 ترجیح داده شده است .

اگر شاخص لاسپیرس بجای کاهش افزایش یابد ، طرف راست معادله (۶) کوچکتر از واحد می شود ، در این صورت چیزی نمی توانیم درباره مقایسه C_2 و C_1 بگوییم .

$$\begin{array}{c} \text{دوره دوم } [C_1] \leftarrow C_2 \\ \downarrow \\ \text{دوره اول } C_1 \end{array}$$

چون مخرج کسر در رابطه (۶) بزرگتر از صورت کسر است پس ترکیب C_1 مربوط به دوره اول ، قطعاً بیشتر از یک ساختار فرضی مصرف در دوره دوم بوده است . اما نمی دانیم در دوره دوم واقعاً کدام یک C_1 یا C_2 انتخاب شده است و نیز نمی دانیم $C_1 > C_2$ یا $C_1 < C_2$.

بحث را در مورد شاخص پاشه نیز می توانیم تکرار کنیم :

$$\frac{\frac{\sum p_2 q_2}{\sum p_1 q_1}}{\frac{\sum p_2 q_2}{\sum p_2 q_1}} = \frac{\sum p_1 q_2}{\sum p_2 q_1} \quad (7)$$

یعنی نسبت مصرف دو دوره که در ضریب قیمت های دوره اول ضرب شده باشد از طریق شاخص پاشه بدست می آید .

به هر حال وقتی شاخص باشد افزایش می یابد (با فرض ثابت ماندن جزء اول طرف راست) طرف راست رابطه (۷) کاهش می یابد . به عبارت دیگر در دوره اول مصرف کنندگان می توانستند مطلوبیت بیشتری از مصرف داشته باشند، اگر C_2 را بر می گزیدیدند . اما آنها به هر حال C_1 را بر گزیده اند (به علت وجود قیمت های P_1) :

$$\begin{array}{c} \text{دوره دوم } C_2 \\ \downarrow \\ \text{دوره اول } C_1 \leftarrow [C_2] \end{array}$$

پس $C_2 > C_1$

اگر شاخص پاشه کاهش یابد با توجه به افزایش سمت راست رابطه ۷ باز
بلا تکلیف می مانیم زیرا :

دوره دوم C_2
 \uparrow
 دوره اول $[C_2] \leftarrow C_1$

و رابطه بین C_1 و C_2 را نمی توانیم ارزیابی کنیم .

نتیجه می گیریم که در شرایط ثبات درآمد ، تا آنجا که C_2 از C_1 بیشتر است ،
 C_2 در بردارنده چیزهای بیشتری است که قیمتشان کمتر از چیزهایی که در C_1
بوده است بالا رفته است (مگر برای برخی کالاها استثنایی که با کاهش نسبی
قیمت مصرفشان کم می شود) . اگر همه قیمتها پایین آمده باشد ، همه
چیزهای داخل C_2 با قیمت کمتری روبرو بوده اند . بر عکس ، اگر همه قیمتها
بالا بروند آن شاخص قیمت که بر حسب C_1 اندازه گیری می شود (یعنی ΣP_1)
افزایش بیشتری را نسبت به آن شاخص که بر حسب C_2 اندازه گیری می شود
ثبت می کند (و بر عکس ، وقتی قیمتهای پایین می آید .)

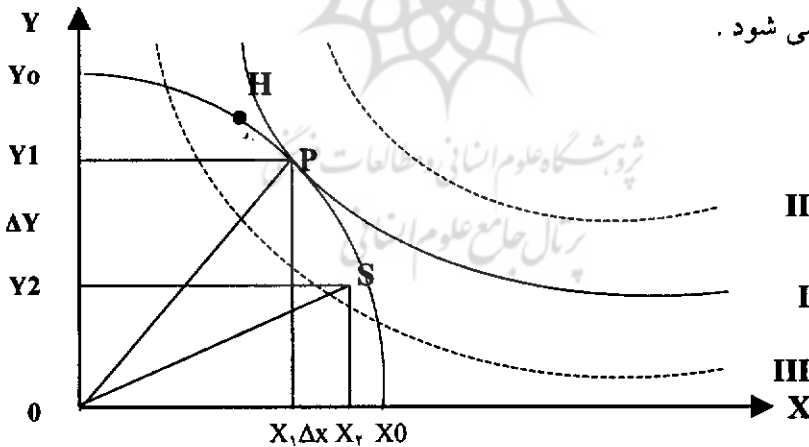
ممکن است شاخص پاشه افزایش یابد ، اما شاخص لاسپیرس کاهش درآمد
را نشان می دهد . این یک تناقض غیر واقعی است . زیرا وقتی شاخص
لاسپیرس افزایش می یابد چیز تعیین کننده ای را بدست نمی دهد (و برعکس
وقتی شاخص پاشه کاهش می یابد) .

پس پیگو خیلی هوشمند بود وقتی دو عامل سلیقه و توزیع درآمد را به مثابه
پاشنه آشیل اقتصاد رفاه در نظر می گرفت . وقتی او توزیع درآمد را در بحث
خود کاملاً ثابت فرض می کرد ، این فرض را احتمالاً منجر به شرایطی
می دانست که به تناقض منجر می شود . بله اگر درآمد و سطح مصرف (یا هر
آنچه بیانگر سطح رفاه است) در یک دوره بیشتر یا کمتر از دوره قبل باشد ،

آنگاه تغییر در نظام توزیع درآمد (همنطور که در مورد قیمت های نسبی در دو شاخص دیدیم) می تواند نتیجه تغییر را از این رو به آن رو کند .

۶- دیدگاه میشان - داب

اگر تابع تولید برای دو کالا را با بکار بردن تمام منابع اقتصاد در نظر بگیریم، آنگاه جابجا کردن منابع از یک رشته تولید به رشته دیگر می تواند موجب افزایش تولید یکی (کالای X) و کاهش تولید دیگری (کالای Y) شود. اما رابطه نزولی بین این دو خطی نیست. در نمودار (۱) ابتدا وقتی از تولید Y کم می کنیم به سرعت تولید X اضافه می شود زیرا منابع زائد و کم بهره را از Y به سمت X می آوریم؛ البته نه اینکه ما آنها را انتخاب کنیم، بلکه بنا فرض منابع اضافی بهره وری کم تری دارند. اما وقتی منابع تولید برای Y کم می شود، آن منابع پربها، یا بهتر بگوئیم بنا به فرض پربازده می شوند. ضمناً وقتی توان تولید کم می شود، آنگاه وقتی از Y کم می کنیم دیگری چیزی به X اضافه نمی شود.



نمودار ۱- منحنی امکانات تولید و بهره برداری کامل منابع

در نمودار شماره ۱، هر نقطه روی منحنی نشان دهنده بکار رفتن منابع به طور کامل است. وقتی از نقطه P به نقطه S حرکت می کنیم مقداری Y از دست می دهیم و مقداری X بدیت می آوریم (خواننده

می تواند خود جایگزینی Y بجای X را بر حسب افزایش در مقدار X و کاهش در مقدار Y بسنجد و نتیجه قبلی را تاکید کند). در روش اقتصاد نوکلاسیک نقطه P به P' ترجیح داده می شود، زیرا P متضمن استفاده کامل از منابع است. این درست، اما بر اساس استدلال این مکتب نقطه P و همچنین به نقطه S ترجیح داده می شود، زیرا در این نقطه جایگزینی بین Y و X نسبت به هر نقطه دیگر (مثلاً H یا S) میزان کل مطلوبیت مصرف کنندگان پایین می آید. تنها در نقطه P است که بالاترین مطلوبیت بدست می آید.

وقتی ΔX از دست می دهیم و ΔY بدست می آوریم و می رسیم به نقطه P . از اینجا به بعد تغییر در ترکیب تولید و جابجائی منابع در اقتصاد صورت نمی گیرد، زیرا بالاترین تابع مطلوبیت مصرف کنندگان را (بر اساس منحنی بی تفاوتی I) بدست آمده است. تابع بالاتر (II) واقعی نیست زیرا با امکانات تولیدی نمی خواند تابع پایین تر که مثلاً نقطه ای مانند S را بدست می دهد، بهر حال مطلوبیت کمتری دارد. تابع (III) پس وقتی روی قطع P بالاتر تابع مطلوبیت با منحنی امکانات تولید مماس می شود ما به حد اعلا رسیده ایم.

ایرادهای میشان - داب چنین اند:

تابع مطلوبیت "پارتویی" یاد شده بالا (منحنی I)، برای مصرف کنندگان در وضعیت فعلی (بیانگر تقاضای مصرف کنندگان است. هیچ دلیلی ندارد که بپذیریم تقاضای مصرف کنندگان و وضعیت فعلی بهترین وضعیت است. این تقاضا بر بنیاد نوعی توزیع درآمد شکل گرفته است که معلوم نیست بهترین رفاه را بدست بدهد. این تقاضا می تواند به معنای آسیب رساندن به کسانی باشد که تقاضایشان ناکافی است.

میشان بر آنست که نقطه P بهر حال بیانگریم وضعیت توزیع درآمد

ثابت است (که با بالاترین مطلوبیت مصرف کنندگان می خواند). این نقطه همچنین بیانگر قیمت های مشخص است (که همان $\frac{\Delta Y}{\Delta X}$ است زیرا این نسبت ، نسبت مبادله را نشان می دهد). به نظر می رسد که این نقطه اصلاً نباید تغییر کند ، اما میشان به درستی می گوید که بهر حال اقتصاد در این نقطه متولد نشده است بلکه به آن سمت هدایت می شود. اگر چنین است باید پرسیم چرا آن گونه توزیع و آن گونه نسبت قیمتها باید بهترین باشد . اگر هدایت اقتصاد مطرح است ، چرا نباید حتماً به سمت S باشد ، حتی اگر نقطه S با نوع دیگری از مطلوبیت ، توزیع و تولید همراه باشد . از آنجا که گرایش به سمت وضع موجود وقتی پدید می آید که تصمیم گیرنده فرضی اقتصاد می خواهد اقتصاد را به سمت استفاده بهینه از قیمت های موجود هدایت کند ، زیرا این قیمتها حتماً خودشان از وضع موجود توزیع درآمد بیرون می آیند ، بنابراین باید دلیلی داشته باشیم برای این استدلال که توزیع درآمد در وضع فعلی مناسب است ، و باز یعنی این قیمتها مناسب هستند بنابراین وضعیت P مناسب است . چگونه آیا می توانیم بگوییم که توزیع درآمد فعلی مناسب است و بنابراین نقطه P بهینه سازی شده است . چرا واقعاً به نقطه S نیایم .

اگر روی P هستیم ، چرا نباید با آسانترین و کم هزینه ترین روش به نقطه S که آن را بر حسب توزیع درآمد و برخورداریهای اعضای جامعه (و نه بر حسب بالاترین مطلوبیت در وضع فعلی جامعه) بهینه سازی کرده ایم ، منتقل شویم ؟

۷- نظر موریس داب

به نظر داب نظام برنامه ریزی و استفاده از سیاست باز توزیع درآمد و تغییر در قیمتها نظارت بر کالاهای عمومی و بر کالاهای زیان آور (مانند مواد مخدر ، الکل ، سیگار و...) تنها راه رسیدن به حداکثر

رفاه اجتماعی است. شماری از نیازها و محرومیت‌ها و یاری‌ها باید پیشاپیش شناخته شوند و در فهرست وظایف برنامه ریزی بر بنیاد درآمدها ملی و سرمایه‌های اجتماعی قرار گیرند. بهر حال بهترین روش تطبیق نظام عرضه و تامین با نیازها و تقاضاها همیشه عبارت از یک نوع برنامه ریزی است. عواملی وجود دارند مانند اطلاع‌رسانی، سلیقه‌های مصرف‌کننده، نظام قیمت‌ها، تبلیغات و شستشوی مغزی مصرف‌کننده، اشتباه‌های احتمالی و بویژه در امر برنامه ریزی و همانند آنها که نمی‌گذارند نظام عرضه با نظام تقاضا بخوبی و بطور موثر سازگاری بیابد. بهر حال این مسائل باید حل شوند تا اقتصاد رفاه بتواند به هدف برسد. تغییرات سریع برنامه ریزی را با شکل روبرو می‌کند، اما در اندیشه داب این تغییرات به طور قطع نظام کامل بازار را به طور قطع از کارآمدی می‌اندازند.

هزینه‌های اجتماعی نامرئی که در امر تشخیص منابع برای رفع برخی از برخوردها پدید می‌آیند، البته خیلی بالا هستند و می‌توانند طرح رفاه را پایین آورند. جبران برخی کمبودهای جدی در مقابل تامین فراوان برخی از کالاها، از جهت تأثیری که بر هزینه‌های اجتماعی و ساختار منابع می‌گذارند باید ارزیابی شود. به این ترتیب در نظام برنامه‌ای داب، باید حتماً فرصت‌هایی برای بازتابدن تقاضاهای مردم در قیمت‌های بازار قائل شد.

۸- الگوی توسعه انسانی

الگوی توسعه انسانی این موضوع را به طور کل پذیرفته است که ثروت یا غنای مادی، که مثلاً با تولید سرانه ملی اندازه‌گیری می‌شود، با غنای زندگی انسان که مثلاً با شاخص‌هایی چون امید به زندگی و سواد ارزیابی می‌شود، لزوماً یکی نیستند و چه بسا ناهمسوئی‌هایی نیز دارند. بر اساس الگو توسعه انسانی نمی‌توان تولید ملی را شاخص

اصلی و بی رقیب توسعه دانست .

هدف از توسعه آن نیست که کالاهای مادی یا خدمات متفرقه بیشتری تولید شوند . هدف آنست که قابلیت ها و توانایی های افراد به گونه ای رشد یابد تا زندگی انسانی از خلاقیت و رضایت انباشته شود . تولید مادی می باید بجای خود چنان هدف داری اهمیت باشد ، اما کانون توجه ، همانا انسان و خلاقیت های اوست .

در برنامه های توسعه انسان باید در درجه اول اهمیت قرار گیرد . لازم است افراد از حیث مکان زندگی ، وضعیت اجتماعی ، شرایط اقتصادی و ماهیت قومی و دینی و زبانی در گروههای جداگانه طبقه بندی شناسایی و در چارچوب حقوق و نیاز یگانه و همگانی انسانی مورد توجه قرار گیرند . توسعه انسانی نمی خواهد شاخص تولید سرانه ملی یا شاخص های مشابه را بردارد و بجای آن یک شاخص دیگر که قابل اندازه گیری عددی است ، به عنوان شاخص انسانی ، بنشانند . در الگوی توسعه انسانی ، رفاه فرد یا جامعه با چند عنصر قابل تشخیص و تفکیک تشکیل می شود که باید هر کدام جداگانه اندازه گیری شوند .

الگوی توسعه انسانی برای کار آماری و آماربرداری نقش و ارزش بیشتر و ویژه ای قائل است . نقش خدمات آماری بسی فراتر از الگوی حسابداری ملی است . در چارچوب جدید خدمات آماری به داده های آماری ریزتر و طبقه بندی شده تری نیاز داریم . گر چه نمی توان توسعه انسانی را به خوبی اندازه گرفت ، اما بهر حال باید به سمت بررسی و اندازه گیری آن حرکت کرده .

دستاوردهای مادی در فرآیند رشد اقتصادی بر سه نوع سرمایه طبیعی ، سرمایه مادی و سرمایه انسانی (منابع انسانی) استوار هستند . بخش قابل توجهی از اقتصاد و منابع طبیعی می تواند بر بنیاد بازار شکل گیرد . اما علائم قیمتی نمی توانند هزینه ها نامرئی اجتماعی را به خوبی

بازتاب دهند. پدیده بازارهای مفقود و نرخ تنزیل مطلوب، با نحوه بهره برداری از منابع طبیعی در ارتباط اند. خسارتها بر منابع طبیعی مانند خاک، آب، گونه های گیاهی و حیوانی، چنانند که به واقع به دلهره انسان امروز تبدیل شده اند.

سرمایه های مادی طیف گسترده ای از زیر ساختها مانند (راهها، پلها، بندرگاهها، فرودگاهها و ...) تجهیزات و ماشین آلات، ساختمانها و سرمایه پولی و مالی را در بر می گیرند. دیدگاه مرسوم اقتصاد توسعه، در واقع توجه اصلی خود را بر افزایش سرمایه مادی متمرکز کرده بود. در این راستا نیز خسارتها، بی تعادلی ها و اجحافها و ریخت و پاشها غم انگیزی را شاهد بوده ایم.

منابع سرمایه انسانی از دانش تجربه، مهارت، نیرو، قوه خلاقیت و ابتکارها تشکیل می شود. این سرمایه از راه انواع یادگیری ها مستقیم و نامستقیم، با برنامه و بی برنامه، جمعی و فردی، رسانه ای و اختصاصی و جز آن فراهم می آیند. منابع سرمایه انسانی نیز اگر حفظ و حراست نشوند و مورد توجه قرار نگیرند از میان می روند. از همین روست که مراقبت های بهداشتی عمومی، بهداشت روانی، سلامت اجتماعی، امنیت اجتماعی، تامین اجتماعی، بهزیستی، پیشگیری، مراقبت های از کودکان و از زنان باردار، حمایت از سلامت جسم و روح کودکان و نوجوانان و جوانان در رده سیاستها و ابزارهای لازم برای حفظ حراست منابع انسانی جای والایی دارند. رشته هایی چون اقتصاد محیط زیست اقتصاد بهداشت و بهزیستی، اقتصاد آموزش و پرورش برای تخصیص مطلوب منابع مادی در جهت ارتقای انسانی ضرورت دارند.

منابع :

۱. گریفین کیث ، مک کنلی تری ، توسعه انسانی ، ترجمه غلامرضا خواجه پور، نشر و داد . تهران ۱۳۷۷.
2. Gordon . Alan , *Economics and Social Policy* , Martin Robertson , Oxford , 1982.
3. Dobb Maurice , *Welfare Economics and the Economic of Socialism* , *Toward a Commonsense Critique* , Cambridge University Press , 1964.
4. Gran , Julian Le , Propper Carol and Robinson Ray , *The Economics of Social Welfare* , Third Edition , Macmillan , London 1993.
۵. لیوینگستون ، آرتور ، سیاست اجتماعی در کشورهای در حال توسعه، ترجمه حسین عظیمی ، وزارت برنامه و بودجه تهران ، ۱۳۶۸
۶. سازمان بهزیستی کشور ، جمهوری اسلامی ایران ، مفهوم رفاه اجتماعی ، جلد دوم ، تهران ۱۳۷۶.



شروېشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انساني